

# نشره دانشکده ادبیات تبریز

۱۳۴۹

زمستان سال

استاد سعید نفیسی

## زنان سخنور آذربایجان در سده هفتم \*

کتاب بسیار سودمند و جالبی که آقای دکتر خیام‌پور بعنوان «فرهنگ سخنوران» چندی پیش انتشار داده است از آثار محققانه و ناگزیر است که یقین دارم دوستداران و پژوهندگان ادب فارسی روزی چندبار آنرا خواهند گشود و کلمها از آن بر خواهند گرفت. ۶۶۲ صفحه این کتاب بخوبی نشان می‌دهد که درین مدت دامنه شعر فارسی و شماره گویندگان این زبان تاجه اندازه گشاده بوده است. دریغا که با این همه هنوز در گوشه و کنار بنام واثر سرایندگانی از مرد وزن برمی‌خوریم که در تذکره‌ها اندک اثری ازیشان نیست.

پیشینیان ما عادت بسیار پسندیده‌ای داشته‌اند که «سفیدنامه» های بزرگ و

\* استاد سعید نفیسی، که خبر اقامت کوتاه ایشان در تبریز و دو سخنرانی که بتقاضای دانشکده ادبیات تبریز ایراد کردند در شماره گذشته نشریه بچاپ رسید، وعده کرده بودند که از تهران مقاله‌یی برای درج در نشریه ما خواهند فرستاد و بوعده خود وفا نمودند. مقاله مزبور در این شماره چاپ میکنیم و ضمن سپاسگزاری از استاد دانشمند و لطفی که بدانشکده ادبیات تبریز و نشریه این دانشکده دارند امیدواریم که این همکاری و لطف در آینده نیز ادامه یابد.

کوچک بفراخور مجال و همت خود آماده می کردند و هر مطلب دل نشینی که در هر فن می یافتند بخط خود در آن می نوشتند و یا دوستان و آشنایان را بنوشتن وادار می کردند. این عادت از دیرزمانی در هر جای ایران سنتی بوده است. این مجموعه را نخست «سفینه» می نامیدند زیرا که مانند کشتی همه چیز در آن جا می دادند و بعد کلمه «جنگ» را که در زبان هندی بهمین معنیست در دوره های بعد اختیار کرده اند. این سفینه ها و جنگها با اندازه ای فراوانست که شاید هر گز کسی نتواند دست کم شماره آنها را بدست بیاورد. در کتابخانه های ایران و ترکیه و هندوستان و پاکستان و عراق و آسیای مرکزی و قفقاز و پس از آن در هر کتابخانه ای در جهان که کتابهای خطی فارسی را در آنجا گرد آورده اند مجلدات بسیار ازین ذخایر ادب فارسی هست. می توان بجرأت گفت که سفینه ای و جنگی نیست که در آن بشاعری بر نخوریم که ذکر آن در هیچ تذکره ای نیامده است. بهمین جهت تاروژی که همه این مجموعه را مورد مطالعه و واریسی دقیق قرار ندهند قلمرو شعر فارسی آن چنان که باید معلوم نخواهد شد و بهمین جهت من این کار را از ضروریات می دانم.

بعنوان نمونه یکی از آنها را اختیار می کنم که در آن اشعاری از چند زن سخنور آذربایجانی هست که در جای دیگری ذکر آنها نیست. این مجموعه را بنام «نزهة المجالس فی الاشعار» یکی از ادیبان خوش ذوق آذربایجان در نیمه اول سده هفتم هجری در شهر شروان فراهم آورده است. نسخه ای منحصر از آن در کتابخانه جارالله در استانبول هست که با نسخه دیگر از دیوان فخرالدین عراقی که بهمان قطعست و در همان زمان کاتب دیگری نوشته است در یک مجلد گرد آورده اند و شماره آن ۱۶۶۷ آن کتابخانه را دارد. این نسخه نزدیک صدسال پس از تدوین کتاب نوشته شده و کاتب در پایان آن چنین رقم کرده است: «تمت نزهة المجالس فی الاشعار بحمد الله الواهب القهار علی ید العبد الضعیف الراجی الی رحمة ربه اللطیف اسمعیل بن اسفند یار بن محمد

ابن اسفندیار الابهری اصلح الله شأنه و صانه عن شأنه فی یوم الخمسین وقت الظهر من خامس عشرین شوال سنه احدى [و] ثلاثین و سبعمائه والسلام علی من اتبع الهدی .  
 معرفی مختصری ازین مجموعه در دو کتاب خود «سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر» (ص ۱۸۰) و «دیوان قصاید و غزلیات نظامی گنجوی» (ص ۲۱۵) کرده ام.  
 آغاز نسخه افتادگی دارد و خطبه و مقدمه‌ای که شاید در اصل بوده از میان رفته است.  
 اما در پایان نسخه چنین آمده است :

«جمال شروانی

این صاحب افسر و نگین دیر زیاد وین سایه حق ، شاه زمین دیر زیاد  
 آن کس که گذشت خاک خوش باد برو شاه شروان علاء دین دیر زیاد  
 این قصیده در مدح خدایگان عالم خاقان اکبر اکرم شروانشاه معظم خلدالله  
 سلطانه گوید و ذکر سفینه کند :

نگارینا، چو تو یاری کرا باشد؟ کرا باشد؟

چو تو غم خوار و دلداری کرا باشد کرا باشد

چو تو غم خوار و دلداری، چو تو یار وفاداری

نه بر روی زمین باشد، نه بر اوج سما باشد

زمستی چشم مخمورت بغمزه ریخت خون من

بریزد خون من زین سان اگر چشمت روا باشد<sup>۱</sup>

کشم بر تن بلای تو، زدل جویم رضای تو

بیجان دارم وفای تو ، اگر در تو وفا باشد

بدان اومید ماند ستم چنین زنده که هم روزی

لبت باشد بکام من ، دریغا گر خطا باشد<sup>۲</sup>

۱- در اصل: اگر هشیار وا باشد .

۲- در اصل: کو و پس از آن چیزی مانند «بیا» بی نقطه و راه حلی جزین نیافتم .

بهم افیتیم يك ساعت، من وتو، دو بدو، نه نه  
 خطا گفتم، خطا گفتم، چنین دولت مرا باشد؟  
 صبا آرد مرا گه گه نسیم زلف مشکینت  
 ازان رویست کانس من ز عالم با صبا باشد  
 بدان گر لعل جان بخشت بکام دل رسد روزی  
 دل محروم مظلوم همه شب در دعا باشد  
 مده وعده بروی خود فزونم کانتظار آن  
 نباشد درخور آن کس که مرگش در قفا باشد  
 اگر جان خواهی از من غیر آری نشنوی از من  
 چو بوسی خواهم از تو من، جوابم نه چرا باشد؟  
 چو راضی گشته ام از تو بدشنامی، چرا ندهی؟  
 مگو<sup>۲</sup> در مذهب خوبان چنین ها کی روا باشد؟  
 خلیل دلشده یسار ب گرفتار فراق با  
 اگر چندان که بتواند ز وصل تو جدا باشد  
 چو گفتم حسب حال خود کنم مدح شهنشاهی  
 که جز مدح و ثنای او سخن گفتن خطا باشد  
 شه سروان علاء الدین فریبرز گزین<sup>۳</sup> کورا  
 اگر جمشید جم خوانی ورافریدون سزا باشد  
 فلک هر گز نباشد کور با چندین هزاران چشم  
 اگر از خاک پای او فلک را توتیا باشد

۱- در اصل: جز

۲- در اصل: بگو

۳- در اصل: علاء الدین سررکوس

نگردد هر شبی تازی چو روز دشمنش گیتی  
 اگر خورشید انور را چو رای اوضیا باشد  
 عطارد گر شبی آید بزم جنت آیینش  
 پیش پایه تختش چو من مدحت سرا باشد  
 چو راند بر زبان در خواب نام دست او شاید  
 چو زهره کار و بار او همیشه بانوا باشد  
 چو سوی عالم علوی کند عزم سفر قدرش  
 نخستین منزلی<sup>۱</sup> او را حریم کبریا باشد  
 اگر دعوی کند دوران که دست اوست دریایی  
 کف دست گهر بخشش بر آن دعوی گوا باشد  
 کسی کآرد در اندیشه خالافرایش، اول کس  
 که قصد خون او دارد ازین گیتی قضا باشد  
 ایا شاهی که سال و ماه و روز و شب همه جایی  
 ترا فتح و ظفر دایم زتایید خدا باشد  
 زبهر مجلس خاصت نبشتم این سفینه زانک  
 بزم خرمت گه گه مگر یادی زما باشد  
 سفینه خواندمش، نه نه، غلط کردم که دریایست  
 که سنگ و خاک و ریگ و عقیق و کهر با باشد  
 اگر در هیچ دریایی، مگر در دست<sup>۲</sup> در بخش  
 ازین گونه سفینه نیست، یا بودست، یا باشد  
 همه گفتار و کردارم بعالی بارگاه تو  
 همه ژاژ و همه لحن و همه حشو و خطا باشد

اگر بنوازم يك ره قبول تو ، خداوندا  
 بر ارباب هنر بنده ازان پس پادشا باشد  
 اگر لفظی خطا آمد دوجا از من ، خطا مشمر  
 فخاصه چون تومی دانی که ما را عندها باشد  
 همیشه تا که پشت چرخ دون پرور همه ساله  
 چو پشت من ز بار غم ازین گونه دوتا باشد  
 چنان بادا زدور چرخ کار تو درین شاهی  
 که شاه چرخ پیوسته پیش تو گدا باشد

گوینده این قصیده که پیداست جامع همین سفینه بوده در پایان تغزل نام خود را خلیل آورده است. درده جای این سفینه رباعیاتی از «جمال الدین خلیل شروانی» هست و من تردید ندارم که جامع این سفینه همان جمال الدین خلیل شروانی شاعر گوینده آن اشعار بوده است.

نام مهدوحی که این قصیده برای او سروده شده است چنانکه اشاره کردم درین نسخه «علاءالدین سر رکوس» نوشته شده و شك ندارم که در اصل «علاءالدین فریبرز گزین» بوده که کاتب بدین گونه تحریف کرده است. در رباعی پایان کتاب «شاه شروان علاءالدین» و در قصیده «شاه شروان علاءالدین فریبرز» آمده است و مسلم است که مراد ازان یکی از پادشاهان شروان از خاندان معروف شروانشاهان یعنی علاءالدین فریبرز است که از ۶۲۲ تا ۶۴۹ فرمانروایی داشته است. بدین گونه جای شك نیست که این سفینه در میان سالهای ۶۲۲ و ۶۴۹ تدوین شده و آخرین سرایندگانی که نامشان و شعرشان در آن هست در نیمه اول قرن هفتم می زیسته اند و این از مهم ترین مزایای این سفینه است. این سفینه تنها شامل رباعیاتست که جامع بترتیب مضمون و

موضوع بابواب تقسیم کرده است. در میان گویندگانی که رباعیاتشان در آن هست عده‌ای کثیر هستند که ذکرشان در هیچ جای دیگر نیست چنانکه از ۳۸۰ شاعری که شعرشان در آن آمده است از ۵۸ شاعر گمنام آذربایجان رباعیاتی هست.

درین میان چیزی که از همه جالب ترست اینست که رباعیاتی از پنج زن از زنان سخنور آذربایجان در این سفینه هست که یگانه‌اثری که ازیشان مانده در همین سفینه است و دست کم در قرن هفتم زیسته‌اند.

یکی دختر خطیب گنجه است که این رباعی ازوست :

در عالم جان خطبه بنام خط اوست	صبح دل عشاق ز شام خط اوست
تشبیه خطش بمشک می کردم، عقل	گفتا: غلطی، مشک غلام خط اوست

در دوره‌های گذشته بسیار رایج بوده است که نام اصلی زنان را نمی‌برده‌اند و ایشان را بنام پدرشان خوانده‌اند، چنانکه گاهی پسران را نیز بنام پدر خوانده‌اند مانند «ابن یمین» و دیگران. درباره زنان بسیار دیده‌ایم که نام ایشان را بنت فلان یا دختر فلان نوشته‌اند چنانکه نام رابعه قزداري یا قصداري شاعره معروف معاصر رودکی را گاهی «دختر کعب» و گاهی «بنت کعب» یعنی بنام پدر نوشته‌اند.

درباره مهستی گنجوی شاعره معروف قرن ششم که حتماً در دربار سنجر سلجوقی بوده است در بسیاری از جاها نوشته‌اند که همسر «پسر خطیب گنجه» یا «ابن خطیب گنجوی» بوده است. حتی داستانی بنشر برای تفریح نوشته شده است که در آن مناسبات این زن و شوهر و لطایفی از معاشقه و مغالزه این دورا آورده‌اند و جابجا رباعیات مهستی و اشعار شوهرش را و مشاعرهای ایشان را نقل کرده‌اند و ازین کتاب دو نسخه در ایران و یک نسخه در باکو دیده‌ام. از روش انشای نثر این کتاب پیداست که در قرن هفتم در حدود صدسال پس از مهستی نوشته‌اند و نسخه‌ای که در باکو هست نسخه کهنه‌ایست که کاغذ و مرکب و رسم الخط نشان می‌دهد در قرن هشتم نوشته شده است. پس می‌توان گفت

که این «دختر خطیب گنجه» خواهر همان «ابن خطیب گنجوی» یا «پسر خطیب گنجه» شوهر مهستی بوده است که در بسیاری از جاها نام وی را «امیر احمد» ضبط کرده اند. نام زن دیگر درین نسخه «دختر حکیم کاو» نوشته شده و بگمانم که نام پدرش در اصل «کاو» بوده است، درین نسخه نسبت این زن به بیچ شهری داده نشده است و چون بیشتر شاعران گمنام این سفینه از مردم آذربایجان بوده اند و جامع آن نیز در آذربایجان می زیسته است حدس میزنم که این «دختر حکیم کاو» می بایست نیز آذربایجانی بوده باشد و این رباعی درین سفینه بنام او هست:

تاخلقه بگوش لب چون نوش توام      ای رشک پری، عاجز مدعوش توام  
 تو مردم چشم مردم چشم منی      من حلقه بگوش حلقه گوش توام  
 دیگر زنیست بنام «دختر سالار» که بهمان دلیل پیشین احتمال می رود از مردم آذربایجان بوده باشد و ازو چهار رباعی درین سفینه هست:

از دیده من چواشک گلگون بچکد      هر لحظه هزار قطره افزون بچکد  
 بر آتش عشق تو کبابست دلم      چون گرم شود کباب، ازو خون بچکد  
 رباعی دیگر: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بادرد تو نیست روی درمان دیدن      دشوار بود وصل تو آسان دیدن  
 من دوش بخواب دیده ام زلف ترا      گویی چه بود خواب پریشان دیدن؟  
 این رباعی دیگر:

ای کرده جفا و جور آیین، بحلی      و آورده بجای مهر من کین، بحلی  
 در بند گیت هر چه بگویم خجلم      وز هر چه کنی زین دل مسکین بحلی  
 دیگر:

چندان که بکار خویش و می بینم      خود را بغم تو مبتلا می بینم



این طرفه که در آینه دل شب و روز  
 من می نگرم، ولی ترا می بینم  
 دیگر زنیست بنام «دخترستی» که این بار نام وی را از شهرت مادرش گرفته اند  
 زیرا که ستی در زبان فارسی بمعنی خانم و بانو و خاتونست و نام مهستی شاعر معروف  
 مرکب از کلمه «مه» بکسر اول بمعنی مهین و مهتر و بزرگتر و «ستی» است. چنان  
 می نماید که این کلمه ستی در آذربایجان بیش از نواحی دیگر ایران رواج داشته است  
 زیرا که در آن داستان معروف سنایی در حدیقه الحقیقه چنین آمده است :

داشت زالی بروستای تکاو      مهستی نام دختری وسه گاو  
 و تکاو از روستای شهر گنجه بوده است چنانکه مهستی گنجوی نیز ازین شهر  
 برخاسته است. این که نام وی را دختر ستی نوشته اند پیداست بدان سبب بوده است  
 که مادرش نیز زنی نام بردار بوده است. بهمان دلیل احتمال می دهیم که این دخترستی  
 هم از زنان آذربایجان بوده باشد و این رباعی ازوست :

که خصم شوی مرا و گه یار آیی      روزی بهزار گونه در کار آیی  
 ای دوست، نترسی که بخون دل من      روزی بچنین شبی گرفتار آیی؟  
 دیگر زنیست که درین سفینه نام وی «رضیه گنجه» نوشته شده و پیداست که  
 رضیه نامی از مردم گنجه بوده است. ازو بیش از دیگران درین سفینه رباعیات آمده  
 است و نه رباعی بنام او هست بدین گونه :

هر چند چو خاک راه خوارم گیری      خاک توام، از چه خاکسارم گیری  
 در بحر غم ز اشک، شاید که بلطف      نزدیک لب آیی، بکنارم گیری  
 رباعی دیگر :

تا در چشمی، برفت خواب از چشمم      اشکی نرود بهیچ باب از چشمم  
 لیکن زبی آنکه تو در چشم منی      از تری آن می چکد آب از چشمم  
 دیگر .

زلف تو چو آه من درازی دارد      خلق خوش تو بنده نوازی دارد

چشم خوش تو دوست ازان می دارم  
و دیگر :

آن زلف نگر سر بسمن<sup>۱</sup> آورده  
گویند خطیست آنکه گرد رخ اوست  
دیگر این رباعی :

تا شاه رُخت ملک بهاری بگرفت  
شد غمزه وزیر و ابروت حاجب خاص  
و این رباعی :

مه بر رخ تو گزیدم دل ندهد  
تا از لب نوش تو چشیدم شکری  
دیگر :

ای در طلب تو عمر من فرسوده  
بر سفره انتظار خون جگرم  
و این رباعی :

شاگرد گره زنان موی تو منم  
از بسکه زدیدگان همی ریزم آب  
دیگر این رباعیست :

مستش دیدم ، گرفته راه خانه  
خود را بستم برو زدم مستانه

دیگر از فواید بسیار مهم این سفینه اینست که بیش از هر جای دیگر رباعیات  
مهیستی گنجوی در آن آمده است .

کز منت سرمه بی نیازی دارد  
بر گرد سمن مشک ختن آورده  
خطیست ولی بخون من آورده

هریک زمیانه پیشکاری بگرفت  
لعلت زمیانه آبداری بگرفت

وز تو ، صنما ، بریدم دل ندهد  
از هیچ شکر چشیدم دل ندهد

نابوده شده با تو دمی تا بوده  
شد از پی حلواى لب ت پالوده

مولای مشاطگان روی تو منم  
سقای مجاوران کوی تو منم

خلقی با او ، زخویش و از بیگانه  
زان گونه که با شمع کند پروانه